

پیامبری حکیمان با تکیه بر آراء شیخ اشراق و ملاصدرا

حسین مقیسه^۱

چکیده

تاریخ کهن ودیروپای حکمت و حکیمان نامدار ملل واقوام، بویژه یونان، از ابعاد مختلف ظرفیت بحث و تعمق و تحقیق و پژوهش دارد. یکی از آن ابعاد، ادعای پیامبر بودن آنان و یا دست کم منشأ و حیانی داشتن نظرها، ایده‌ها و دانشهای آنان است.

در این مقاله، این موضوع با تکیه بر آراء سهروردی و صدر المتألهین مورد بررسی شده است. آن هم از این جهت که به نظر می‌رسد این دو بزرگوار بیش از دیگران بدین موضوع پرداخته‌اند و تصریحات و نصوص متعددی در این بحث از آنان باقی مانده است. البته در کنار ظواهر و احیاناً نصوصی از قرآن و روایات در این بحث، نظرات و سخنان برخی دیگر از بزرگان متقدم و متأخر نیز آورده شده و نهایتاً احتمال پیامبر بودن برخی حکیمان بزرگ، یا دست کم منشأ و حیانی داشتن بسیاری از نظرات و دانشهای آنان تقویت شده و براشترک تمامی فرهنگها در روند تکاملی علوم و معارف انسانی و آموزه‌ها و هدایتهای نظری و عملی تاریخ بشر، نیز بر این که قافله علم و دانش بشری از نخستین پیامبر، حضرت آدم (ع) آغاز گشته و در مسیر صعب و طولانی و پر فراز و نشیب خود توسط آخرین ولی معصوم، حضرت مهدی (ع) به کمال نهایی خود خواهد رسید، تأکید شده است. حاصل و ثمره این بحث، می‌تواند برون رفت از تنگ نظری و انحصار فرهنگی و تکریم و تقدیس میراث مشترک دانش بشری باشد و به دیگر سخن، رویکرد فرهنگی و معرفتی و دینی ما با انسانهای دیگر، تا ممکن است و در تضاد و تعارض با ضروریات فرهنگی و اعتقادی ما نیست، باید رویکردی ایجابی و مثبت باشد و تعامل و همکاری فرهنگی و بهره بردن از دستاوردهای دانش و معارف یکدیگر را از اولویتهای خود بدانیم. اصل بر خوشبینی و خوش نفسی باشد مگر آن که خلاف آن ثابت شود نه بر عکس

کلید واژه‌ها: تکامل، فرهنگ، اعتدال، حکمت، فلاسفه باستان، پیامبری، مواعظ ارسطو.

پیش درآمد

از آن جا که اخلاق از مباحث فطری و انسانی است و پذیرشی عام تر دارد و نیز در آثار حکیمان کهن بویژه یونان، آموزه های زیادی در مورد آن دیده می شود و به عنوان پیش درآمد و نقطه شروعی بر این بحث، به ملاک و معیار تقسیم بندی اخلاق اسلامی و دینی اشاره می شود: معیار و ملاک ارزش و ضد ارزش و فضیلت و رذیلت در حوزه اخلاق کلاسیک و مدون اسلامی همان ملاک و معیار به جامانده از حکمای پیشین یونان است که در سیر تکاملی خود به انشعابات و نتایج ارزشمند و قابل توجهی در انسان شناسی و شناخت قوا و استعداد های او نایل آمده و قرن ها میداندار اصول اخلاقی بوده است و شاید مهمترین شاخصه آن تعیین حد وسط و حالت اعتدال به عنوان فضیلت اخلاقی در عرصه های چهار گانه عفت، شجاعت، حکمت و عدالت و رذیلت شمرده شدن دو طرف افراط و تفریط آنها باشد. از این رو معیار ارزش اخلاقی را وسطیت و اعتدال دانسته اند، هر چند معارف اسلامی، اصلاح و ترمیم های فراوانی در باور و انگیزه ها به وجود آورد و بالا و بالاترین اهداف و آرمان های حیات بشری را بدانها افزود و تعریف نمود. علامه طباطبایی در میزان به اختصار ولی به خوبی و با عمق و محتوایی بالا و درخور، بدین مطلب فاخر پرداخته (المیزان، ج-۱، ص ۳۶۰) که خود این بحث، مجال دیگری می طلبد.

ظاهراً این تقسیم بندی را ابتدا افلاطون طرح و سپس ارسطو، پی گیری و تکمیل نموده است (ارسطو، ۱۳۷۸: ۵۰) البته چه بسا خود آنان هم واضع و مبتکر این مطلب نبوده اند چنان که اشاره خواهد شد، اما می توان ادعا کرد که تقریباً تمام دانشمندان و فلاسفه و حکیمان اسلامی این تقسیم بندی و آثار و نتایج آن را، البته با اندک تغییراتی که اساس آن تقسیم بندی را نقض نمی کند، تلقی به قبول نموده و پذیرفته اند (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰: ج ۴/ ۱۱۵) و (ابن سینا، الشفاء، مقاله ۹ فصل ۷) و فعالیت های علمی و عملی خود را در راستای تکمیل و ترمیم همان نظرات و ایده ها، تنظیم کرده و به انجام رسانده اند.

علامه طباطبایی اجمالی از این نظر را بدین صورت منعکس نموده است: اصول الاخلاق الانسانية نظراً الى القوى الباعثة للانسان نحو الفعل ثلاثة ... و الهيئه الحاصلة من اجتماع الملكات الثلاث... سميت عدالةً (طباطبایی، ۱۴۲۲؛ ۱۵۹) اصول و پایه های اخلاق انسانی با توجه به

قوای محرکه انسان به سمت عمل را می‌توان سه اصل دانست ۱- قوه شهوت که سبب جذب خیر و نفع و خوبیها ست . ۲- قوه غضب که عامل دفع بلا و بدیهاست ۳- عقل که هدایت گر به خیر و سعادت است و باز دارنده از بدیها و بلایا.

قوه شهوت اگر در حد اعتدال بماند و شایسته خود عمل کند، عفت است و اگر به افراط گراید، شره و حرص و اگر به تفریط گراید، خمود و بی حالی است. قوه غضب در حالت اعتدال، شجاعت و دو طرف افراط و تفریطش به ترتیب بی باکی و ترس است. عقل که حاکم در خیر و شر و نفع و ضرر است، اعتدالش حکمت و افراط و تفریطش، جریزه یعنی عدم ثبات فکر در موضعی معین و کار کشیدن از عقل در مکر و فریب دیگران، و بلاهت و کودنی یعنی عدم تحرک ذهنی و عدم قدرت انتقال و ایستایی و دیر فهمی مفرط است.

اگر حق هر کدام از این سه قوه به درستی ادا شود، حالتی در انسان ایجاد خواهد شد که از آن به عدالت تعبیر می‌شود و افراط و تفریط مجموع این قوای سه گانه، در عرصه عمل، ستم‌گری و ستم‌پذیری است. مثلاً چه بسا انسان شجاعت دارد ولی آن را بجا مصرف نکند و مثلاً در جنگهای بیهوده و بی هدف به کار گیرد، که در این صورت شجاعت هست ولی عدالت نیست و اگر شجاعت را در راه هدفی عالی و عقلایی به کار گیرد، یعنی با حکمت آمیخته گردد، عدالت به وجود می‌آید. (مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن: ۱۰۰).

بنابر آنچه گذشت، اعتدال هر کدام از این قوا و مجموعه آنها با یکدیگر، فضیلت و دو طرف افراط و تفریط آنها، رذیلت و ضد ارزش خواهد بود.

اینها اصول اخلاق انسانی و اسلامی است که انشعابات فراوانی از آنها به وجود می‌آید، از جمله حدود پنجاه فرع و انشعاب از این چهار اصل در تفسیر المیزان آورده شده (طباطبایی، المیزان؛ ج ۱ / ۳۷۲) و بیشترین مطالب کتاب قطور و ارزشمند معراج السعاده مرحوم نراقی، تبیین و تشریح فروع و انشعابات همین قوای چهارگانه است.

رابطه وحی و حکمت

توجه به اظهار نظر بزرگان عرصه اندیشه و حکمت و فلسفه اسلامی بویژه شیخ اشراق و صدرالمতألّهین در مورد افکار و ایده‌ها و جایگاه رفیع و بلند متفکران و حکیمان بزرگ و سرشناس یونان و غیر یونان و ربط و ارتباط حکمت آنان با نبوت و وحی و پیامبری، و منشأ

وحیانی داشتن برخی نظرات آنان، قسمت اصلی این نوشته است تا گامی باشد در تحری حقیقت.

پیش از پرداختن به بحث اصلی باید توجه داشت که در خصوص جهان بینی و متافیزیک حکیمان قدیم یونان بویژه ارسطو، اختلاف نظر برپایه برداشت از آثار منسوب به آنان به قدری پر سابقه و طولانی و نیز متفاوت و حتی متضاد است که امید چندانی به توافق و جمع بندی قابل قبول و اطمینان بخش نیست. به قول دکتر شرف الدین خراسانی: "متافیزیک، دشوارترین بخش فلسفه ارسطو است. پژوهش در باره متافیزیک ارسطو از دو هزار سال پیش آغاز شده و تا کنون ادامه دارد و شاید هرگز پایان نپذیرد؛ زیرا اختلاف بر داشتهها و تفسیرها در باره این مجموعه از نوشته های ارسطو نه چندان است که بتوان میان آنها گونه ای توافق و آشتی بر قرار کرد." (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، کلمه ارسطو، ص ۵۹۹) از سویی برخی متفکران و اندیشمندان، آنان را فاسد، مشرک و حتی منکر خدا می دانند: «... اینکه قدمای ما و گاهی برخی معاصران در کتب خود از افلاطون و ارسطوی الهی دم می زنند و چه بسا آنان را پیامبر هم می خوانند، چیزی جز خیالی خوش نبوده نیست. ارسطو جهان طبیعت را ازلی می داند و بی نیاز از آفریننده» (تاریخ فلسفه غرب، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ج-۱، ص ۳۴۲، زیر نظر مصطفی ملکیان، ۱۳۷۹)

ذهنیت برخی بزرگان از عالمان دینی هم نسبت به حکیمان و فیلسوفان، ذهنیتی شدیداً منفی بوده است و مثلاً ابن جوزی، متکلم و محدث و واعظ مشهور قرن ششم، در کتاب معروف خود به نام تلبیس ابلیس باب پنجم با عنوان - ذکر تلبیس فی العقاید والدیانات - ۲۳ مورد را به عنوان زیر مجموعه این عنوان آورده که یکی از آنها - ذکر تلبیس علی الفلاسفه و تابعیهم - است و این چنین می نویسد: ... وقد لبس ابلیس علی اقوام من اهل ملتنا فدخل علیهم من باب قوه ذکاءهم و فطنتهم فاراهم ان الصواب اتباع الفلاسفه... کما ینقل من حکمه سقراط و بقراط و افلاطون و ارسطو و جالینوس و... فالیهود و النصارى اعذر منهم لکونهم متمسکین بشرایع دلت علیها معجزات ... و هؤلاء لا مستند لکفرهم الا علمهم (ابن جوزی، ۱۹۲۸: ۴۹)

ابلیس افرادی از ملت اسلام را از طریق هوش و ذکاوتی که داشته اند فریفته و ادا نموده از فیلسوفان و حکیمانی مانند سقراط، افلاطون، ارسطو و... پیروی نمایند و سخنان آنان را

بپذیرند. یهود و نصارا از چنین دانشمندانی بهتر و نزد خداوند معذورتر اند چرا که اهل کتاب و متمسک به شریعت‌هایی هستند که معجزات، درستی آنها را ثابت نموده است اما فلاسفه و حکما، تنها بر احکام و تشخیص علم و عقل ناقص خود تکیه می‌کنند.

نیز علامه مجلسی در بحار الانوار مواردی از تقابل عقاید حکیمان با ارباب ادیان در ابواب مختلف را ذکر کرده است از جمله در جلد ۷ صفحه ۴۸ جالینوس را منکر معاد شمرده و نیز جلد ۵۴ صفحه ۲۴۸ در بحث حدوث و قدم فلاسفه را قائل به قدم عالم می‌داند و آنان را در این قول تخطئه نموده و مشرک می‌شمارد و مواردی از این قبیل.

از سویی دیگر جمعی از اندیشمندان و متفکران و عالمان دینی، آنان را پیامبر و برگزیده الهی و یا کسانی که علوم و دانشهای خود را از منبع و سرچشمه های وحی الهی دریافت کرده‌اند، می‌دانند و معارف مطرح و تبیین شده در کتب و آثار آنان را جز با اتصال به وحی و عنایات ویژه الهی نمی‌دانند و ریشه و اصول دانش حکیمان یونان و برخی مناطق دیگر بویژه در حوزه معارف عقلی و الهی و اخلاق و قوا و استعداد های انسانی را مستقیم یا غیر مستقیم در وحی و تعالیم انبیا (ع) می‌دانند که مواردی را با تکیه بر آراء و نظرات سهروردی و ملاصدرا می‌آوریم.

شیخ اشراق در بحث قاعده امکان اشرف و مراتب وجودی می‌آورد: ... مبدع الكل نور وذوات الاصنام من الانوار القاهرة شاهدا المجردون بانسلاخهم عن هياكلهم مرارا كثره ثم طلبوا الحجة عليها لغيرهم ولم يكن ذو مشاهدة ومجرد الا اعترف بهذا الامر واكثر اشارات الانبياء واساطين الحكمة الى هذا وافلاطون ومن قبله مثل سقراط ومن سبقه مثل هر مس و آغاثا ذيمون و انباذ قلس كلهم يروون هذا الرأي واكثرهم صرح بأنه شاهدا في عالم النور وحكى افلاطون عن نفسه انه خلع الظلمات وشاهدا وحكماء الفرس والهند قاطبه على هذا واذا اعتبر رصد شخص او شخصين في امور فلکیه فكيف لا يعتبر قول اساطين الحكمة والنبوه على شیبی شاهدوه فی ارسادهم الروحانيه؟ (سهروردی، ۱۳۸۰: ج ۱/ ۱۵۶)

ایجاد کننده تمام هستی، نور است و سلسله مراتب وجود، همه از جنس نورند و انسانهایی که قدرت جدا شدن از مادیات را دارند در آن حالت تجرد از ماده، آن انوار را به کرات مشاهده می‌نمایند و برای اثبات و نمایاندن به دیگران، راه و روشهای استدلالی نمودن آنها را

دنبال و پیدا کرده‌اند. هیچ کس به مقام تجرد و مشاهده حقایق نرسیده مگر آنکه اعتراف به نورانی بودن مراتب وجود می‌نماید و بیشترین اشارات انبیاء و اسطوانه های حکمت، نسبت به همین مسأله بوده است. افلاطون و کسانی که پیش از او بوده‌اند مانند سقراط و حتی کسانی که قبل از سقراط بوده‌اند مانند هرمس و آگاتا ذیمون و انباز قلس همگی بر همین رأی و نظر بوده‌اند و اکثر آنان تصریح نموده‌اند که آن حقایق را در عالم نور، مشاهده نموده‌اند بویژه افلاطون از جانب خود خبر داده که در هنگام دور نمودن ظلمتها از خود، آن انوار را مشاهده کرده است و تمام حکیمان فارس و هند بر همین نظرند اگر در امور فلکی رصد و تشخیص یک یا چند متخصص، معتبر و پذیرفتنی است چرا سخن اسطوانه های حکمت و پیامبری را در رصد روحانی و حالات ویژه خود که مدعی مشاهده آنند نپذیریم؟

آنچه از این تعابیر استفاده می‌شود آن است که منشأ وریشه حکمت و پیامبری، یکی است و حکیمان، از اسطوانه های نبوت و پیامبری شمرده شده‌اند.

در مقدمه حکمه الاشراق نیز آنجا که از کشفیات و ابداعات عرفانی و اشراقی خود می‌گوید بویژه در بحث نور و ظلمت و مراتب نوری که در آثار حکیمان فارس برای توضیح حقایق عالم و موجودات وجود دارد، به اینجا می‌رسد که تمام حکما و بزرگان حکمت از ملیتهای مختلف این حقایق را گفته و تاکید نموده‌اند:

وعلى هذا بيئتي قاعده الشرق فى النور والظلمه التى كانت طريقه حكماء الفرس مثل جاماسب وفرشاوشر و بوذر جمهر ومن قبلهم...ولا تظن ان الحكمة فى هذه المده القريبه كانت لاغير بل العالم ما خلا قط عن الحكمة وعن شخص قايم بها عنده الحجج والبيانات وهو خليفه الله فى ارضه وهكذا يكون ما دامت السموات والارض والاختلاف بين متقدمى الحكماء ومتأخريهم انما هو فى الالفاظ واختلاف عاداتهم فى التصريح والتعريض والكل متفقون على التوحيد لا نزاع بينهم فى اصول المسائل... ومن جملتهم جماعه من اهل السفاره والشارعين مثل آغا ثا ذيمن وهرمس وغيرهم. (سهروردی، ۱۳۸۰: ج ۲ / ۱۱)

آنچه از مطالب حکیمان در مورد نور و ظلمت گفتیم مبنای حکیمان فارس است و گمان نکنی که سابقه این معارف حکمت آمیز همین زمانهای نزدیک یعنی از دوران حکمای فارس است بلکه دنیا هیچگاه از حکمت خالی نبوده و از شخصی که حکمت و ادله و براهین حکیمان

قایم به او باشد و او خلیفه خدا در زمین است و تا آسمان و زمین بر پاست، چنین خواهد بود و اختلافی که بین حکیمان دوران مختلف وجود دارد در الفاظ و شیوه‌ها و روشهاست و گر نه همگی متفق بر توحید الهی اند و در مسایل اصولی اختلافی بین آنان نیست و جمعی از این حکیمان، سفیران الهی و آورندگان شریعتها یند مانند آغاذا ذیمن و هرمس ...

هانری کربن در پایان حکمه الاشراق منتخبی از دو شرح معروف بر حکمه الاشراق یعنی شرح قطب الدین شیرازی و شرح شمس الدین شهر زوری را آورده از جمله در توضیح عبارت - اهل السفاره - از متن فوق چنین می‌نویسد:

ويعنى المصنف بآرباب السفاره اهل الكتب الالهيه المنزله من السماء والشارعين اى الشارعين للنواميس وارباب النبوات و آغاذا ذیمن و هرمس واسقلینوس من عظماء الانبياء و اهل النواميس واصحاب الوحي ولهم النصيب الاوفر من الحكمة وبقوه الوحي والاتصال العقلى قدروا على تدوين الحكمة و اظهار الفلسفه فان مبدأ الفلسفه مأخوذ عن الشارعين الفاضلين الجامعين للفضائل النبويه والحكمه الفلسفيه (همان: ۳۰۴)

مراد سهروردی از اهل سفارت، دارندگان کتب الهی نازل شده از آسمان و آورندگان شریعتها الهی‌اند که بالاترین نصیب و بهره را از حکمت دارند و به قوت وحی و اتصال عقلی، توانایی فراهم نمودن حکمت و فلسفه رایافته‌اند و بنابراین مبدأ و منشأ فلسفه، نبوت است. و نیز ذیل کلمه - ومن قبلهم - در عبارت فوق می‌نویسد: ... وهاتان الامتان متواقفتان فی الاصل وهم - كما ذکر - مثل جاماسب تلمیذ زردشت و فرشادشیر و بوذرجمهر المتأخر و من قبلهم مثل الملك کیومرث و طهمورث و افریدون و کیخسرو و زردشت من الملوك الافاضل والانبياء الامثال وقد اتلف حکمهم حوادث الدهر واعظمها زوال الملك عنهم و احراق الاسکندر الاکثر من کتبههم والمصنف لما ظفر باطراف منها ورأها موافقه للامور الکشفیه الشهودیه استحسناها وکملها (همان: ۳۰۲)

تمام حکما و بزرگان یونان و فارس از پادشاهان فاضل و فرهیخته و پیامبرانی که سر مشق دیگرانند در اصل، هماهنگند و اکثر مطالب و معارف حکمت آمیز آنان در حوادث بزرگ روزگار بویژه از بین رفتن قدرت و موقعیت آنان، و طعمه حریق شدن کتابهایشان در آتش سوزیهای اسکندر از میان رفته است و از آنجا که سهروردی به قسمتهایی از آن معارف دست یافته و آنها را موافق با امور کشفی و شهودی یافته و دیده است، آنها را تحسین و کامل نموده است.

افزون بر موارد فوق، شیخ اشراق در جایی دیگر نیز تصویر ویژه‌ای از حکیمان، ارائه و جایگاه رفیع و بلندی را برایشان ترسیم نموده است:

...جدیر بنا حسن توصیه لاتضیع عمرک فانک لن تجده بعد فواته... و اعلم ان الحكماء الکبار... مثل و الد حکماء اب الآباء هرمس و قبله آغاثادیمون و ایضا مثل فیثاغورس و انبأذ اقلس و عظیم الحکمة افلاطون کانوا اعظم قدرا و اجل شاناً من کل مبرز فی البرهانیات نعرفه من الاسلامیین و لا یغرنک استر سال هولاء مع فیثاغورس فان هولاء القوم وان فصلوا و دققوا ما اطلعوا علی کثیر من خفیات سرایر الاولین سیما الانبیاء منهم... (سهروردی، ۱۳۸۰: ج ۱/۱۱۲-۱۱۱)

به جاست که امر نیک و شایسته‌ای را توصیه نمایم، عمر خویش، ضایع مکن که پس از رفتن، آن را نخواهی یافت و صبر و تحملی مردانه پیشه کن و خویش را به اخلاق و روش نوعروسان پر احساس و کم درنگ و تحمل، عادت نده و بدان که حکیمان بزرگ از زمانهای بسیار دور مانند هرمس که پدر پدران و بزرگ حکیمان بود و پیش از او آغاثادیمون و فیثاغورس و انبأذ اقلس و افلاطون که بزرگ حکمت است، قدر و قیمتی بزرگ تر و شأن و منزلتی والاتر از کسانی دارند که از دانشمندان و فیلسوفان اسلامی سر شناسند و این که نام این اندیشمندان اسلامی در کنار نام فیثاغورس آورده می‌شود، رهن تو نباشد چه این که اینان هر چند اهل دقت و پی گیری مطالبند اما از بسیاری خفایا و اسرار پیشینیان - بویژه آنان که پیامبر بوده‌اند - دور مانده‌اند. افلاطون الهی، از حالات خود، اینچنین خبر می‌دهد:

گاهی در خلوت های خود خلع جسد می‌نمودم، بدن خود را در کناری می‌دیدم و خود را مجرد بدون بدن می‌یافتم که فاقد هیولا و تمام نمودهای طبیعی بودم، داخل در ذات خود و خارج از سایر اشیا . آنگاه خود را در هاله‌ای از زیبایی، جلالت، نورا نیت و جلوه های پر طراوت و بی نظیری می‌دیدم که مدت‌ها مرا واله و شگفت زده می‌نمود و می‌فهمیدم که حقیقت و جودی من جزیی از اجزاء عالم برتر و والاتر است. چنین نورانیتهای بزرگی را معلم اول (ارسطو) نیز درباره خود دارد. همه آنان در این مطلب هم عقیده‌اند که اگر کسی قدرت خلع بدن مادی و کنار نهادن حواس طبیعی را داشت، به عالم اعلی راه می‌یابد و متفقد که هرمس و دیگر اصحاب عروج، دارای چنین توانی بوده‌اند و اصولاً تا انسان بدین مقام - یعنی قدرت خلع بدن و مرگ اختیاری - نرسد، از حکیمان شمرده نمی‌شود.

در مورد موت اختیاری و قدرت انسلاخ از حواس مادی و ارزش معنوی این مقام می‌نویسد: ... و هذا المقام عزیز جدا حکاه افلاطون عن نفسه وهرمس وکبار الحکماء عن انفسهم وهو ما حکاه صاحب هذه الشریعه وجماعه من المنسلخین عن النواسیت ولا یخلوا الادوار عن هذه الامور وکل شیئی عنده بمقدار و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و من لم یشاهد من نفسه هذه المقامات فلا یعترض علی اساطین الحکمه فان ذلك نقص و جهل وقصور و من عبد الله علی الاخلاص و مات عن الظلمات ورفض مشاعرها شاهد مالا یشاهد غیره (همان: ۲۵۵) این جایگاهی است بی نهایت کمیاب که افلاطون وهرمس و بزرگان حکمت و صاحب شریعت اسلام حضرت ختمی مرتبت (ص) و بسیاری از دارندگان مقام و قدرت انسلاخ از جاذبه های مادی از خود خیر داده‌اند و هیچ دوره و زمانه‌ای از این امور خالی و بر کنار نبوده و نخواهد بود، اما هر چیزی نزد پروردگار حد و اندازه و مقداری دارد و نزد خداوند کلیدهایی برای ورود به عالم غیب موجود است که جز او نمی‌داند و به هر کس لایق و شایسته باشد خواهد داد. بنا بر این کسی که این مقام و موقعیت را ندارد نباید در موضع رد و انکار و اعتراض به دارندگان آن بر آید که چنین کاری نشانه نقص و جهل و قصور خواهد بود و کسی که خدا را خالصانه عبادت کند و ظلمتها را از خویش بزدايد و خویشتن را تصفیه و پالایش نماید، خواهد دید آن چه را دیگران قادر به دیدن آن نیستند. صدر المتالیهین نیز احتمالا متأثر از سهروردی، با عباراتی کم نظیر به ستایش حکیمان پرداخته است:

و اعلم ان اساطین الحکمة المعتره عند طائفة ثمانية ثلاثة من الملطیین و من الیونانین
خمسة انباذلس و فیثاغورث و سقراط و افلاطون و ارسطاطالیس قدس الله نفوسهم و اشکرنا الله
فی صالح دعائهم و برکتهم.. (صدر المتالیهین، ۱۴۱۰: ج ۵/ ۲۰۷)

آگاه باش که از نگاه گروهی، استوانه های اصلی و معتبر حکمت، هشت نفرند سه نفر از ملطیها^۱ و پنج نفر از یونانیها به نامهای انباذلس، فیثاغورث، سقراط، افلاطون، ارسطو که

۱. مَلَطِيَّةٌ و تلفظ عموم مَلَطِيَّةٌ، شهری از شهرهای روم است که به دست اسکندر ساخته شده، معجم البلدان، یاقوت، ط بیروت، ج ۵، ص

جانشان همراه با قداست الهی باد و خداوند ما را در دعای خیر آنان و برکتهایی که بر آنان فرستاده، شریک گرداند و بهره مند سازد، چرا که انوار حکمت به سبب آنان در عالم درخشیده و دانشهای ربوبی و الهی با سعی و تلاش آنان در دلها و ذهن ها پراکنده شده است و تمامی آنان حکیمان و زاهدان و خداپرستان اعراضگر و روی گردان از دنیا و متوجه به آخرت بوده‌اند، همانها که به طور مطلق، به حکمت و حکیم، نام بردار و شناخته شده‌اند و این عنوان بر کسی دیگر، مطابق نیامده است. این هشت انسان برتر در حکم ریشه‌ها و پایه‌ها و پدرانند و دیگران به منزله خاندان آنها و این افتخار از آنجا ناشی شده که: **لأنهم كانوا مقتبسين نور الحکمة من مشکاه النبوه ... جایگاه و خاستگاه نور حکمت و دانش آنان، وحی و نبوت بوده و در اصول معارف، اختلافی نداشته‌اند و مطالب آنان در فلسفه بر محور وحدانیت خداوند و چگونگی علم بی کران او می‌گردد و نیز چگونگی صدور موجودات و پیدایش هستی از ذات او و این که اولین آفریده‌های خداوند، چه کسانی و به چه تعداد بوده‌اند و چستی و چگونگی معاد و باز گشت انسانها در روز قیامت و بقاء نفس.**

و سپس ملاصدرا با نقل مطالبی از آن حکیمان و متفکران پس از آنها، از موضع خود در خصوص آنان دفاع نموده و تا صفحه ۲۴۶، کتاب اسفار پیش گفته ادامه یافته است یعنی حدود ۴۰ صفحه در این مورد قلم زده است.

استاد حسن زاده آملی پس از نقل مطالب فوق از اسفار می‌نویسد: **کلام صاحب الاسفار من ان هولاء الاعاظم كانوا مقتبسين نورالحکمة من مشکوه النبوه، ناظر الی روایات مرویه فی ذلک منها مارواه الفاضل الشهرزوری فی نزهة الارواح والدیلمی فی محبوب القلوب «پروی فی بعض الرفادات ان عمرو بن العاص قدم من الاسکندریه علی رسول ... فسأله عما رأی فی الاسکندریة فقال یا رسول... رأیت اقواماً یتطیلسون و یجتمعون حلقاً و یذکرون رجلاً یقال له ارسطاطا لیس لکنه الله تعالی فقال(ع) مه با عمرو ان ارسطاطا لیس کان نبیاً فجھله قومه.** (سبزواری، ۱۴۲۲: ج ۲ / ۳۶۵) این مطلب صاحب اسفار که بزرگان پیش گفته، دانش و حکمت خود را از سرچشمه نبوت گرفته‌اند، ناظر به روایاتی است که در این زمینه وارد شده. از جمله روایتی که شهرزوری در کتاب «نزهة الارواح» و دیلمی در کتاب «محبوب القلوب» آورده‌اند: در برخی نوشته‌ها نقل شده که عمرو عاص از اسکندریه بر پیامبر وارد شد. حضرت

از مشاهدات او در آنجا پرسید؛ پاسخ داد گروههایی دیدم که طیلسان (جامه گشاد و بلند که بدوش می‌اندازند) پوشیده، کنار یکدیگر نشسته و از مردی به نام ارسطاطاليس که لعنت خدا بر او باد، به بزرگی نام می‌بردند. حضرت فرمود باز ایست (خاموش) ای عمرو، ارسطاطاليس پیامبری بود که قومش او را نشناختند.

شمس الدین محمد ابن محمود شهر زوری در کتاب نزهه الارواح وروضه الافراح خود که در قرن هفتم هجری تدوین شده و حدود ده صفحه آداب و حکمتهایی از سخنان ارسطو نقل می‌کند که بسیاری از آنها مضمون آیه یاروایتی از متون دینی اسلامی است. پیش از بیان آن آداب، شهرزوری اینچنین نقل می‌کند: دیدم در کتاب سیاست الملوک که ترجمه کرده است آن را پسر بطریق از برای مأمون که این حکیم فاضل (ارسطو) را اکثر علمای یونان از انبیاء و پیامبران می‌شمردند و در تاریخ یونانی مذکور است که حق سبحانه و تعالی به او وحی کرد به اینکه تو را ملک بنامم نزدیکتر است از اینکه انسان بگویم. (شهرزوری، ۱۳۶۵: ۱۹۳)

محقق و پژوهشگر توانا آقای محمد تقی دانش پژوه در مقدمه مفصل و عالمانه‌ای که بر کتاب نزهه الارواح دارد از کتب و منابعی نام می‌برد که همه آنها فیلسوفان و حکمای قدیم را پیامبر یا همدریف آنان می‌شمارند. از آن جمله: کلمات افلاطونیه - مقاله فی زهد الحكماء فیه نصایح افلاطون و ارسطاطاليس و سقراط و... - مقالات الحكماء - سخنان افلاطون در نوامیس - گفته های ارسطو در نامه‌ای به اسکندر - رساله فی الموعظه اللطیفه و النصایح الشریفه منقوله عن هرمس الهرامسه وهو ادریس النبی ص - رساله نصایح حکماء به فارسی و... (همان، صفحه ۱۸۷ دیباچه)

در راستای همان ناشناخته بودن مقام پیامبری برخی حکیمان بزرگ نزد مردم، سید بن طاوس از مفاخر و دانشمندان بزرگ شیعه نیز ضمن مطالبی دیگر، از سید مرتضی اینچنین نقل کرده: وقد کان یروی عن المرتضی رضی الله عنه ما هذا لفظه حدثنی ابو الهیثم ان الحكماء العلماء الذین اجمع الخاصه و العامه علی معرفتهم و حسن افهامهم و لم یتطرق الطعن علیهم فی علومهم مثل هرمس المثلث بالحکمه و هو ادریس النبی ص و معنی المثلث ان الله اعطاه علم النجوم و الطب و الکیمیا و مثل ابر خس و بطلمیوس و یقال انهما کانا من بعض الانبیاء و اکثر الحكماء کذلک و انما التیس علی الناس امرهم لعله اسماء هم بالیونانیه... (۱۳۶۸: ۱۵۱)

از سید مرتضی چنین نقل شده: حکیمان وعالمانی که همگان بر خوش فهمی و معرفت آنان اتفاق نظر دارند مانند هرمس که همان ادریس پیامبر باشد ومانند ابرخس و بطلمیوس که گفته می شود از پیامبران الهی بوده اند و اکثر حکیمان پیامبر بوده اند و به خاطر اسامی و نامهای یونانی، نبوت آنان بر مردم زمانهای بعد، مشتبه شده است. صدر المتالیهین در موضعی دیگر از اسفار پس از نقل نکته ای دقیق از ارسطو، درباره او می گوید:

آگاه باش که رسیدن به چنین مطلب دقیقی و نظائر آن از احکام موجودات، میسر نیست مگر با مکاشفات باطنی و مشاهدات سرّی و معاینات و جودی و در این مسیر، حفظ قواعد بحثی و دانستن احکام مفاهیم ذاتی و عرضی، کافی نیست و آن مکاشفات هم به دست نمی آید مگر با ریاضت ها و مجاهدت ها و خلوت نشینی ها و دوری نمودی از مصاحبت مردم و انقطاع از جلوه های دنیا و خواستنی های ناروا و اجتناب از برتری طلبی های موهوم و آرزوهای دروغین آن و بسیاری از مطالب این فیلسوف اعظم (ارسطو) از مواردی است که دال بر کشف قوی و نور باطن و قرب منزلت او نزد خداوند است و این که از اولیاء کامل الهی است و چه بسا اشتغال او به امور دنیا و تدبیر خلق و اصلاح انسانها و آبادانی شهرها، به دنبال آن ریاضت ها و مجاهدت ها بوده و پس از تمام و کامل شدن نفس و ذاتش بوده است و در کمال ذات به پایه ای رسیده که اشتغال به شأن و کاری، او را از کارها و شئون دیگر باز نمی داشته و بر این اساس جمع بین هر دو مسئولیت و تکمیل هر دو نشئه نموده است. از این رو به تعلیم خلق و تهذیب و ارشاد آنان به راه هدایت پرداخته تا به خدای ربّ العباد، تقرب جوید. (صدر المتالیهین، ۱۴۱۰: ج ۹/ ۱۰۸).

در همین زمینه ابن ترکه نیز در تمهید القواعد چنین آورده:

ان المختار عند الصدر الاول من الحكماء الذين هم من جملة الاصفیاء (الانبياء) او الاولیاء علی ما اخبر عنه المورخون کاغا تاذا یمون المدعو بلسان الشرع بلقمان و هر مس الهرا مسة المدعو بادریس و فیثاغورث المدعو بشیث و افلاطون الالهی... و قال فی اخر الفصل الثامن و العشرين منه: اذ تلك الفاظ انما اخذوها خلفا عن سلف حتى ينتهي الى عظماء الكشف و اساطین

النبوة مثل هرمس المسمى بلسان الشريعة بادریس (ع)... (ابن ترکه، ۱۳۶۰: ۹ و ۱۳۱)

حکیمان پیشین بر اساس گواهی تاریخی نویسان، از جمله برگزیدگان، پیامبران و اولیاء

بوده‌اند مانند آغانا‌ذیمون که در لسان شریعت به لقمان نامیده می‌شود و هرمس که به ادريس و فیثاغورث که به شیت نام بردارند و نیز افلاطون الهی... حقایق معرفتی را بعدیها از قبلها گرفتند تا به بزرگان و اسطوانه های کشف و نبوت مانند هرمس که در لسان دین همان ادريس پیامبر است، رسید .

تاریخ الحکماء قفطی و نیز صوان الحکمه ابوسلیمان منطقی هم همین مطلب را این چنین آورده‌اند که : ... فیثاغورس کان فی زمان سلیمان النبی (ع) و اخذ الحکمه عن اصحابه بمصر حين دخلوا اليها من بلاد الشام کان معاصر کوروش و داریوش الهخامنشی - و فی صوان الحکمه - انه کان من العلماء الزهاد فی الدنيا . فیثاغورس در دوران پیامبری حضرت سلیمان (ع) بوده و حکمت را از اصحاب آن حضرت در مصر آموخته چه این که اصحاب حضرت از سرزمین شام و فلسطین، وارد مصر شده بودند و نیز هم عصر شاهان هخامنشی ایران، کوروش و داریوش بوده، در صوان الحکمه افزوده : که فیثاغورس از عالمان زاهد در دنیا بوده است. (قفطی، تاریخ الحکما: ۲۵۸ و ط مصر، صوان الحکمه: ۱۱۶) در همین زمینه سخن برخی متکلمان مسیحی قرون وسطی که سقراط و افلاطون را هم آشنای با دین یهود در مصر دانسته‌اند، توجیه و جایگاه خاص خود را می‌یابد (مجتهدی، ۱۳۵۷: ۱۱).

فیض کاشانی نیز در رساله الانصاف که بر رد وانکار فلسفه نوشته، به ارسطو احترام کرده و او را مورد تمجید قرار داده است. عین عبارت او در این باب این چنین است
ورد انه ذکر فی مجلس النبی (ص) ارسطاطاليس فقال لو عاش حتی عرف ما جئت به لاتبعنی علی دینی، (الانصاف، ۱۸۸) . در محضر پیامبر (ص) ذکری از ارسطو به میان آمد فرمود
اگر در این زمان بود و محتوای دعوت مرا می شنید و می فهمید، آن را می پذیرفت
به نوشته استاد غلامحسین ابراهیمی دینانی، مرحوم فیض سند این سخن را ذکر نکرده و راوی این روایت را نیز نشان نداده اما او در زمره محدثان بزرگ است و در نقل روایات، به سخن او می توان اعتماد کرد. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۷: ج ۲/ ۳۵۹)

مصحح محترم رساله الانصاف فیض، ذیل روایت پیش گفته یادآور شده است که با جستجوی بسیار، سند روایت فیض را در این باب نیافته ولی از صفحه چهارده کتاب محبوب القلوب روایت دیگری نقل کرده است که از جهت مضمون و محتوا با آن روایت سازگاری

دارد: یروی ان عمرو بن عاص قدم من الاسکندریه (همان روایت پیشین است که استاد حسن زاده آملی در شرح منظومه آورده بود)

جمعیت اخوان الصفا متعلق به قرن چهارم هجری نیز در رسائل معروف خود، از دعای افلاطون و توسل ادریس و مناجات ارسطاطالیس سخن به میان آورده‌اند (ابراهیمی دنیانی، ۱۳۷۷: ۱۵۰) از نظر آنان زردشت و افلاطون هم مانند آدم و نوح و ابراهیم علیهم السلام منشأ هدایت و مصدر راهنمایی مردم بوده‌اند (همان، ص ۱۴۹)

در پایان این قسمت سخنی از استاد جوادی آملی در این باره آورده می‌شود: تلقی و در یافتی که حکمای اسلامی نسبت به افلاطون به دست آورده‌اند این است که او حکیمی موحد است که در روزگار گسترش کثرتهای اساطیری و دیدگاههای مشرکانه بر گذر از ظواهر طبیعی و مادی و وصول به حقایق و صور ازلی، همت ورزیده و علاوه بر طریق تصفیه و شهود قلبی با استعانت از برهان و استدلال مفهومی به حراست از مرزهای توحید که حاصل تعالیم انبیای سلف بوده پرداخته است. در آثار موجود از افلاطون هم اینک شواهد و نشانه های محکمی است که تبیین عقلانی آنها جز بر آنچه اشارت رفت دلالت نمی‌کند.

البته برخی از مورخین ... چون از تحلیل عقلی و فلسفی آثار او عاجزند ... و بی آنکه تقوا و پروای علمی به خرج داده و لا اقل به اجمال و تردید از کنار مساله بگذرند، به شرک افلاطون فتوا می‌دهند و این در حالی است که کسانی که به دیده انصاف بر آثار افلاطون نظر کرده و بر ناتوانی خود از تبیین آن مجموعه و فهم مراد واقعی او اعتراف دارند، اظهار نظر در این مورد را دور از خرد می‌دانند. (جوادی آملی، ۱۳۸۲: ۲۶۹)

آنچه گذشت مواردی از نظرات اندیشمندان دینی در ادوار مختلف تاریخی بود که پیامبر بودن حکیمان بزرگ و منشأ و حیانی داشتن دانش و علوم آنان را به تصریح یا تلویح مطرح نموده‌اند. به نظر می‌رسد در نصوص و ظواهر دینی نیز مؤیداتی بر این ادعا و مطلب بتوان یافت که به پاره‌ای از آن موارد اشاره می‌شود:

شواهدی از قرآن و روایات

افزون بر مطالب پیش گفته، بر اساس آیات قرآن، نام و قصه تعداد فراوانی از پیامبران الهی، در قرآن نیامده و ظاهراً در هیچ منبع مدون معتبری هم منعکس نشده است. از جمله این

آیه: و لقد ارسلنا رسلا من قبلک منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقص علیک (۷۸-غافر)
پیش از تو رسولانی فرستادیم که داستان زندگی برخی از آنان را بر تو خوانده‌ایم و
برخی دیگر را نگفته و نخوانده‌ایم .

از آنجا که این سوره و این آیه مکی است، این احتمال وجود دارد که در ادامه رسالت و
نزول آیات، رسولانی که تا آن زمان، ذکری از آنها به میان نیامده، گفته و معرفی شوند. اما آیه
دوم در همین زمینه که در سوره نساء آمده، نافی این احتمال است و تأکیدی است بر این
مطلب که نام پیامبرانی واقعاً در قرآن نیامده: ... و رسلا قد قصصناهم علیک من قبل و رسلاً لم
نقصصهم علیک (نساء-۱۶۴) قصه پیامبرانی را برایت گفته‌ایم ولی پیامبرانی هم بوده‌اند که
اسمی از آنان نبرده‌ایم .

علامه طباطبایی می‌نویسد: لم یذکر فی السور النازلہ بعد سوره النساء اسم احد من الرسل
المذکورین باسمائهم فی القرآن . (المیزان، ج ۱۷، ص ۳۵۴) سوره‌هایی که پس از سوره نساء
نازل شده متعرض نام هیچ پیامبری از پیامبران ذکر شده در قرآن نشده‌اند.

از لحن این دو آیه استفاده می‌شود که عنایت و تأکید خاصی بر این مطلب است که نام
و زندگی تعدادی از پیامبران که ذکر نشده، حساب شده و به خاطر تفهیم مطلب یا مطالبی
است و گرنه می‌شد به جمله اول- منهم من قصصنا علیک - اکتفا کرد و جمله تمام بود و عدم
ذکر قصه برخی دیگر راهم، در برداشت اما آوردن جمله دوم - و منهم من لم نقص علیک
- خصوصیت مطلب رامی فهماند که باید این معنا مورد توجه باشد. شاید یکی از وجوه این
تأکید، همین باشد که در مورد چهره‌ها و شخصیت‌های دیگری که در بین ملل و اقوام مختلف
بوده و هستند و در درون فرهنگ دینی و قرآنی ما در مورد اعتبار و قداست آنان تصریح
و نصی نیامده، با احتیاط بیشتری، قضاوت و داوری شود. به عبارت دیگر، حاوی این پیام است
که: رویکرد معرفتی و فرهنگی ما با دیگران، و عموماً انسانها با یکدیگر، تا آنجا که ممکن
است و به کنار نهادن ضروریات معرفتی و اعتقادی ما نمی‌انجامد، رویکردی ایجابی و مثبت
باشد نه سلبی و منفی . به جای بد بینی و در لاک خود فرو رفتن و همه چیز را با بد بینی، تیره
و تار دیدن و هر علم و دانش و معرفتی را پیشاپیش و تنها به جرم اینکه در متون و نصوص دینی
ما ذکری از آن نشده، محکوم شمردن و خویش را از دستاوردهای مثبت آن محروم نمودن،

خوشبینی و همکاری در عین هوشیاری بنشیند .

در روایات ما تعداد انبیاء ۱۲۴ هزار نفر دانسته شده و در روایاتی وارد شده که تنها ۳۱۳ نفر از میان همه انبیا دارای مقام رسالت بوده‌اند. این در حالی است که در تمام قرآن تنها نام کمتر از ۳۰ نفر از انبیا برده شده و از بقیه اسم و رسمی نیست و از طرفی فرموده « ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا ۱۵-اسراء» هیچ قوم و ملتی مورد کیفر و بازخواست قرار نخواهد گرفت مگر آن که پیام و پیام آوری، برایشان فرستاده باشیم تا برآنان اتمام حجت شده باشد .

از این ملاحظات به قاعده می‌توان نتیجه گرفت که در مغرب زمین و مناطق و سرزمینهای اروپایی از جمله یونان، مقدونیه و... نیز پیام رسان الهی به مردم بوده‌اند. هر چند در تاریخ نمی‌توان اسم و رسم مشخصی از آنان جست. بزرگان و حکیمانی مانند سقراط، افلاطون و ارسطو نیز در سخنان استوار و مطالب حکمت آمیزی که از آنها در شاخه های مختلف علوم نقل شده یا خود، جزء پیامبران و مرتبطين با وحی بوده‌اند یا از آموزشها و تعالیم پیامبران زمان خود و پیش از آن، بهره های فراوانی برده‌اند.

افزون بر این مطالب، در متون دینی و اسلامی، ردپای آن سخن نقل شده از حکیمان یونان در تقسیم بندی اصول فضایل و رذایل نفس - وسطیت و اعتدال - را که در ابتدای بحث مطرح نمودیم نیز می‌توان مشاهده کرد. از جمله برخی بزرگان معاصر این آیه قرآن را اشاره به همین تقسیم بندی دانسته‌اند «...فلا رفت و لافسوق و لاجدال فی الحج (بقره-۱۹۷) سه مورد از محرمات احرام در حج که سبب تطهیر نفس می‌شود کنترل قوه شهویه (لا رفت) و قوه غضبیه (لافسوق) و قوه عقلیه و فکر است (لا جدال). استاد جوادی آملی به دنبال چنین استنتاجی می‌نویسد: با طهارت این قوای سه گانه همه کارهای انسان پاک می‌شود زیرا هر کاری از انسان صادر شود با تحلیل دقیق، به یکی از این سه قوه باز می‌گردد.» (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۱۶۵)

جلال الدین سیوطی از اندیشمندان و قرآن شناسان بزرگ، آیاتی را نقل می‌کند که نشان ارزشمندی حد وسط و ضد ارزشی دو طرف افراط و تفریط از جمله در مورد صفت سخاوت است «والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواماً ۶۸ - فرقان» از جمله نشانه های عباد الرحمن یعنی بندگان شایسته خدا، آن است که در مصرف زندگی داخلی خود و نیز کمک به دیگران، نه ریخت و پاش های اسراف گرانه و بذل و بخششهای بی ضابطه و افراطی دارند و نه به تفریط و خست و امساک بخیلانه مبتلا هستند بلکه در میان این دو،

حد وسط و اعتدالی دارند. «و لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتتعد ملوماً محسوراً. ۲۹ - اسراء»

به پیامبر و هر مخاطبی تکلیف می‌کند که حد وسط و اعتدال را رعایت کنید نه با ترک انفاق و بخشش، دست را بر گردنت زنجیر کن که خیری از تو صادر نشود و نه بیش از حد، دست خود را بگشای که در هر دو صورت مورد سرزنش قرار خواهی گرفت و از کار فرو خواهی ماند. (سیوطی، الاتقان، ج ۲ / ۱۶۸)

جالب توجه این که، این خصلت مورد اشاره قرآن، در اندرزها و سخنان حکیمانه منسوب به ارسطو که به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد، بدین صورت آمده: سخاوت، بخشش مال است به مستحقین در وقت حاجت و به مقدار توانایی و هر کس تجاوز از آن کند، او را سخی نباید نامید بلکه مبذّر است و تبذیر در مال از اوصاف نکوهیده است نه حمیده (شهرزی، ۱۳۶۵: ۱۹۳)

در روایتی منسوب به علی (ع) چنین آمده: الفضائل اربعة اجناس احدها الحكمة و قوامها في الفکره و الثانی العفة و قوامها في الشهوه و الثالث القوه و قوامها في الغضب و الرابع العدل و قوامه في اعتدال قوى النفس. (مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، حدیث ۶۸)

فضائل انسانی چهار قسمند حکمت که تعادل فکر است و عفت که تعادل شهوت و قوت و شجاعت که تعادل غضب و عدالت که تعادل و توازن آن سه قوه است.

مضمون این حدیث، در راستای همان تقسیم بندی، است و هر چند از نظر سند مرسل است. اما ارسال سند در چنین مواردی که در صدد بیان حکمی از احکام فرعی شرعی نیستیم و تنها بیان واقعیت قوای نفس و تبیین راههای مواجهه با آن است، چندان مضر نیست.

آداب و حکم ارسطو

با توجه به آن چه گذشت مناسب به نظر می‌رسد که برخی آداب و حکمت های منسوب به ارسطو را که شهرزوری در کتاب نزهه الارواح و ابن مسکویه در جاویدان خرد آورده‌اند اشاره شود تا درصد بالایی همانندی و مشابهت آنها با تعالیم انبیا و اولیای دین، آشکار شود و تایید دیگری باشد بر مطالب پیش گفته که علوم و دانشهای حکیمان پیشین، از سرچشمه‌های وحی و پیامبری نشأت گرفته و مضمون و گاهی صراحت متون دینی و روایات

معصومین علیهم السلام بسیاری از این پند و اندرزها را شامل می‌شود و پوشش می‌دهد و می‌توان در هر مورد، نصوصی ارائه داد:

- حذرکن از حرص به دنیا زیرا که دنیا خانه بلاست و منزل فنا.
- آنچه اصلاح کننده تو و بدن توست، زهد و پرهیزکاری است و زهد حاصل نمی‌شود مگر به واسطه یقین به آخرت و روز واپسین و علامت یقین صبر بر بلاست و تحمل مصائب و این حالت حاصل نمی‌شود مگر به تفکر؛ پس هر گاه فکر کردی، می‌یابی که سزاوار نیست برای تو عزیز داشتن دنیا و خوار داشتن امر آخرت.
- معامله مکن با مردم آنچه را که کراهت داری با تو معامله کنند.
- از شهوات نفسانی احتراز کن. کینه و حسد را از دل بیرون کن و قلبت را به صفات حسنه مزین ساز و از آمال و آرزوها پاک کن زیرا که آرزو سیاه کننده دل است و اعراض دهنده از معاد.
- مشغول مساز نفس خود را به کارهای لغو بلکه ملازم شو مجالست با علما و استفاده از حکمت و معرفت را.
- عدل میزان الهی است میان بندگان تا گرفته شود حق ضعیف از قوی و پیدا آید محق از مبطل، پس هر که نابود سازد میزان الهی را او نادان ترین مردم است.
- سخاوت بخشش مال است به مستحقین در وقت حاجت به مقدار توانایی و هر کس تجاوز از آن کند او را سخی نباید نامید بلکه مبذّر است و تبذیر در مال از اوصاف نکوهیده است نه حمیده.
- طلب کن آن بی نیازی را که فانی نمی‌گردد و حیاتی را که زائل نمی‌شود و بقایی که اضمحلال در او نیست.
- مهیا کن نفس را برای بجا آوردن مستحبات زیرا که کمال پرهیز کاری در اوست.
- در مکتوبی به اسکندر می‌نویسد: بدان که دنیا دو روز است یک روز به نفع تو و دیگری به ضرر توست اما آنچه که راجع به منفعت توست، رسیده است به تو با وجود ضعف تو و آنچه راجع به ضرر توست نمی‌توانی دفع نمایی آن را به قوت خود.
- برای تسلیت اسکندر در مرگ فرزندش چنین گفت: اندوهناک بودن برای چیزی که نیست چاره‌ای برای رفع آن، از قلت عقل و ضعف نفس است. دنیا را وقایه آخرت قرار ده نه

- آن که آخرت را نگهدارنده دنیا تصور کنی .
- طلب کنید دنیا را برای اصلاح آخرت و طلب نکنید برای نفس خود زیرا که کم است درنگ شما در آن و سریع است انتقال شما از آن . ماندن من در دنیا از روی کراحت است و رغبت من بیشتر به سوی آخرت، از خداوند تعالی مدد می‌طلبم که مرا از هوسات دنیوی، مصون دارد و از اهل آن محفوظ.
 - هر کس مرگ را در نظر خود مجسم دارد از اصلاح نفس، غفلت نمی‌ورزد و پیرامون عیوب مردم نمی‌گردد. آن کس که تکبر پیشه کند، مردم ذلت او را طالبند و هر کس مردم را سرزنش کند، در انظار خفیف و زیون است.
 - حاجت نزد دو نان بردن مرگ اصغر است.
 - " نمی‌دانم " نصف علم است و سرعت در سخن، موجب لغزش و ریاضت، باعث حدت ذهن و تیزی هوش است.
 - حکمت باعث خیر دنیا و موجب رستگاری عقبی است.
 - علامت دوستی خدای تعالی، به جا آوردن عبادت و به کار بردن عدالت و انجام دادن اعمال خیر از روی فضیلت و شرافت است. کسی که دوستدار خدای تعالی شد و دوستدار عقل و فضائل گردید، محترم می‌دارد او را خدای تعالی و احسان می‌کند در حق او .
 - مَثَل نادان مَثَل غریب است؛ تو نصیحت کن او را، لیکن به او نزدیک مشو؛ چه اگر نجات یافت، منفعت بردی و اگر هلاک شد، دیگر تو را به سوی هلاکت نکشاند.
 - زیاده روی در مدح کسی و یا مذمت او دلیل حماقت است.
 - لازم است برای طلاب علم و معرفت، پیش از شروع در آن بکوشند در تصفیه نفس خود و بر طرف سازند صفات رذیله را؛ متحمل گردند به اوصاف فضیلت تا از علم خود منتفع گردند و نتیجه دانش را دریابند و گرنه علم آنان وبال خواهد شد و...^۱ (شهر زوری، ۱۳۶۵: ۱۹۳) و (دهخدا، لغت نامه، ج ۲، کلمه ارسطو، ص ۱۸۴۱)

۱. نزهه الارواح و روضه الافراح، ترجمه مقصود علی تبریزی، ص ۱۹۳.

در کتاب الحکمه الخالده از احمد بن محمد مسکویه که با نام جاودان خرد به فارسی ترجمه شده نیز عنوان- وصیت ارسطو به اسکندر - آمده است که قسمتی از آن نیز آورده می‌شود: ای اسکندر، امر کننده به خیر، سعید تر از فرمان پذیرنده نیست و معلم را نفع علم کمتر از متعلم، نه. و ناصح سزاوارتر به مدح از نصیحت قبول کننده، نه. به درستی که خدای تعالی راضی نیست برای خود از مردم، مگر آن را که راضی است برای مردم چه امر کرده مردم را به رحم و خود رحم کرده به ایشان و امر نموده به جود وجود کرده به ایشان و امر کرده به عفو و عفو نموده به ایشان و امر کرده به راستی و راست گفته به ایشان پس قبول نمی‌کند از ایشان مگر آنچه عطا کرده به ایشان و رخصت نداده ایشان را به خلاف آنچه احسان کرده به ایشان ... دنیا سرای نزول بلاهاست و محل ارتحال و انتقال به دار ثبات و بقاء ... و بکش دست از امل، چه هر گاه امل به تو دست یابد، دل تو را سیاه کند و از اشتغال به معاد باز دارد ... نیز به خاطر باید آورد که شاید شیطان تو را به غضب بر انگیزد یا هوای نفس ترا ترغیب به آن کند ... و بدان که عدل، میزان خدای تعالی است در زمین و به این میزان، تمیز حق ضعیف از قوی و مبطل از محق می‌توان نمود ... استدعا از حق سبحانه تعالی که اختیار عدالت برای خود کرده چنان است که تو را توفیق عدالت کرامت فرماید و الهام نماید که از اهل عدل گردی و بالله التوفیق وهو المستعان. (ابن مسکویه، ۱۳۷۷: ۳۳۱)

ادعا نیست که تمام این اندرز و حکمت‌ها از ارسطو است، اما اگر برخی از آنها هم، از او باشد نشان نوعی اتصال به عوالم ماورایی است یا مستقیم و بی واسطه یا توسط تعالیم و هدایت‌های انبیاء الهی. این قله‌های بلند معرفتی و این سخنان محکم و استوار بزرگتر از زبان و دهان یک فرد منقطع از وحی و جهان غیب است. هر چند انتساب تمامی این سخنان و معارف به ارسطو روشن نیست چرا که در ترجمه متون مختلف کتابهای یونانی، از جمله آثار ارسطو، احیانا نوشته‌های مجهول منسوب به او هم، به عربی و زبانهای دیگر، ترجمه و برگردانده شده است و فضای قضاوت قطعی در مورد - ارسطوی عربی شده چندان روشن و

شفاف نیست^۱ البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که ترجمه عربی آثار ارسطو، هر چند تصویر دقیق و کاملی از ارسطوی واقعی به دست نمی‌دهد اما به نوشته مرحوم دکتر شرف که خود کارشناس این فن بود: انصاف باید داد که در بسیاری از موارد ترجمه مترجمان عربی، به متن ارسطو وفادار تر و نزدیکتر است تا بسیاری از ترجمه‌های جدید به زبانهای اروپایی... روی هم رفته اگر آن ترجمه‌های عربی آثار ارسطو نمی‌بود، فیلسوفان و اندیشمندان سترگی مانند کندی، فارابی، ابن سینا، ابن باجه، ابن طفیل، ابن رشد و نیز فیلسوفان دیگری در دورانهای بعدی پدید نمی‌آمدند. همان گونه که در غرب نیز کسانی مانند آبرت بزرگ و توماس اکویناس از راه ترجمه لاتینی آثار عربی شده ارسطو، به وجود نمی‌آمدند. (دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷)

حاصل آن که از لابلاهای این آثار و حکمت‌ها و معارف اسلامی منسوب به حکیمان یونان و از جمله ارسطو، می‌توان تا حدودی - نه دقیق و کامل - تصویری قابل اعتماد از ارسطو و دیگر حکیمان، به دست آورد و آنان را در این دانشها، بویژه اخلاق و معارف، مستقیم یا با واسطه، تحت اشراف وحی و جهان غیب و تقسیم بندی وی را در باب فضیلت‌ها و رذیلتها و اصول و فروع آن، دارای ریشه الهی و آسمانی دانست و همین اندازه که ردع و ردی از جانب پیشوایان دین در این مورد نشده، در اعتبار آن کافی است و امضاء و تایید به حساب می‌آید؛ مضافاً که - چنان که گذشت - مویدات و حتی تصریحاتی عقلی و نقلی هم می‌توان یافت.

اشتراک فرهنگها در روند تکاملی علوم

براساس شواهد و مدارک موجود در میراث مکتوب بشر، تعالیم اخلاقی و اندیشه‌های حکیمانه در تمام مراکز تمدنی دنیا مانند ایران، هند، چین، مصر، یونان و روم رایج و موجود بوده و بیشتر این مناطق با یکدیگر، هم مرز و یا دارای روابط فرهنگی و تجاری بوده‌اند، طبعاً مجموعه آن تعالیم و دانشها، آمیخته‌ای از عناصر فرهنگهای مختلف و فلسفه‌های متنوع بوده

۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، کلمه ارسطو، ص ۶۰۵؛ به تعبیر مرحوم دکتر شرف الدین خراسانی (شرف)

است. اما پراکنده و نامنظم ریشه این مطلب هم می‌تواند همان پراکندگی پیامبران و هدایت‌های آنان در سرا سر مناطق مسکونی و هر جا انسانها بوده‌اند باشد.

در این بین، نقش فرهنگ و حکمت و حکیمان یونان باستان در تهذیب و تنقیح و تبویب و روش بخشی به علوم و دانشهای بشری، البته ممتاز و شاخص است و به تعبیر ابن سینا، این نقش و تاثیر کمی نیست:

به فضل و برتری ارسطو، اقرار و اعتراف داریم و می‌دانیم که هنگامی که دیگران و استادان فن، توجه و اطلاع بسیاری نداشتند، او در آگاهی محض و بیداری خاصی بود و تمام علوم را از یکدیگر امتیاز داد و جدا کرد و نیکو ترین ترتیب و نظم را برای علوم قائل شد و در بسیاری از مسائل علمی حقیقت را دریافت و به اصول صحیحه سریه در اکثر علوم راه یافت و واقف شد و مردم را از علم گذشتگان و اهل بلاد خود آگاه ساخت و این نهایت امری است که انسان در ابتدا می‌تواند بدان دسترسی یابد و با توانایی و قدرت خود، امور مختلط و درهم را از یکدیگر جدا و ممتاز کند و مطالب را مهذب و منقح گرداند. (ابن سینا، منطق المشرقیین؛ ص ۲)

اما نکته اصلی که مدعای اصلی ما را در این بحث تشکیل می‌دهد این است که آنان، واضع و مبتکر این علوم نبوده‌اند. تعالیم و آموزه های حکیمان فارس و اندیشه های اصیل و حکیمانه‌ای که در «اوستا» منعکس است (سهروردی، ۱۳۸۰: ج ۱/ ۴۹۳) و وداه و اوپانشیادها و فلسفه های بودایی و غیره در هند (شاپگان، ادیان و مکتبهای فلسفی هند: ۳۱) و کنفوسیوس و منسیوس و آراء فلسفی قبل از میلاد چین (چو جای، ۱۳۵۴: ۳۶ و ۸۲) همگی از شواهد آن ملعا یعنی تاثیر متقابل فرهنگهای بشری در یکدیگر است یا از باب اینکه همه آنها ناشی از وحی الهی با اختلاف تعبیر و ظرفیتها و شرائط بوده‌اند و یا دست کم آبخشور آنها تعالیم و حیانی انبیاء الهی بوده است و آنچه مورخان فیلسوف منشی مانند کارل یاسپرس در مجموعه گسترده و پرمایه «فیلسوفان بزرگ» و آلبرت اوی در کتاب «سیر فلسفه در اروپا» درباره کنفوسیوس فیلسوف چینی و زرتشت و الواح بابل و آسوری آورده‌اند تایید دیگری بر همین تاثیر متقابل فرهنگها و بده بستان آنها از یکدیگر است.

با توجه به آنچه گذشت، بر فرض، فیلسوفان و حکیمان یونان پیامبر الهی هم نباشند فلسفه و حکمت یونان نمی‌تواند ماهیتی صد در صد و تماماً یونانی داشته باشد و متاثر از

فرهنگهای غیر یونانی نباشد. هنر آنان گردآوری و ساماندهی علوم اوائل - به اصطلاح حکما- بوده و بر این اساس، ترجمه حکمت یونان ترجمه مجموعه دانشها و تعالیم و آموزه های حکیمانه فرهنگ مکتوب بشر از تمامی فرهنگهاست که ریشه در وحی و تعالیم آسمانی دارد و تاثیر پذیری دانشمندان مسلمان و ایرانی قرون اولیه، تنها از حکمت یونان نبوده است.

نگاهی گذرا به فراز و فرود فلسفه یونان

به تناسب بحث جا دارد اشاره ای کوتاه به تاریخ پر فراز و نشیب فلسفه و تفکر غرب بشود تا چشم اندازی کلی و بستری مناسب، جهت داوری و قضاوت درباره گذشته و حال فرهنگ مغرب زمین فراهم آید:

بر اساس شواهد مکتوب، آغاز تاریخ فلسفه یونان به حدود پنج قرن قبل از میلاد مسیح (ع) می رسد که تا حدود هشت قرن به طور فعال و پویا یعنی تا قرن سوم میلادی، به حیات خود ادامه داد و تقریباً با مرگ حکیم نو افلاطونی، فلوطین، حیات و رشد و نوآوری در فلسفه یونان هم با او به پایان می رسد. پس از پیدایش مسیحیت، ابتدا فلسفه یونان خادم آن شد و رنگ و بوی کاملاً کلامی به خود گرفت و بیشتر هم خود را در توجیه تعالیم کتاب مقدس به کار گرفت ولی با شکل گیری و تدوین عقاید مسیحیت، (البته با ورود و وقوع پاره ای از تحریفات و انحرافات در این آیین) به مرور شکاف بین شریعت و فلسفه عمیق تر می گشت و زمینه جدال و ستیز بین اربابان کلیسا و فلاسفه به تدریج مهیا می شد (ویلیام هلزی، ۱۳۶۳: ۱۳۰) و با قوت یافتن کلیسا و آباء روحانی مسیحی، این امر به تدریج، سبب رکود کامل فلسفه در یونان و رم گشت. پس از فلوطین تقریباً تا ابتدای قرون وسطی (قرن دهم میلادی) به جز یکی دو فیلسوف مهم متمایل به علم کلام مانند قدیس اگوستین، بوئتیوس و جان اسکاتس اریجنا، شخص دیگری ظهور نکرد. اگوستین هم به قول بعضی متفکران، همان فلوطین مسیحی شده است. هر چند پذیرش این سخن دشوار می نماید چرا که آموزه های مسیحی مانند اقا نیم سه گانه و دیگر مطالب شرک آمیز، با روح توحیدی فلسفه فلوطین سازگار و قابل انطباق نیست و درست تر این است که گفته شود اگوستین تنها آغاز کننده راهی بود که می خواست به وحدت دین مسیح و فلسفه بیانجامد که موفق نگردد (سبزواری، ۱۴۲۲: ۳۶)

پذیرش مطلب فوق بدین معناست که تعقل و تفکر عقلانی در غرب، حدود هفت قرن

به خاموشی، ظلمت و رکود گرایید، بویژه که کتاب مقدس و کشیشان و آباء کلیسا نیز فلسفه را مورد بی مهری و تحریم قرار دادند و برای تعالیم مسیح (ع) ساختاری فراهم کردند که عقل ستیز و ضد علم و آگاهی بود و نظام عقلی هماهنگی را نمی پذیرفت. این دوره - از فلوطین تا دکارت - در واقع حلقه مفقوده‌ای است که با سکوت معنا دار، جهت دار و احیانا موذیانانه برخی مورخان غربی مواجه است و می‌کوشند خواننده را یک مرتبه از فلسفه یونان باستان، به قرون وسطی و رنسانس، متصل و منتقل نمایند بدون هیچ گونه تحلیل و توضیحی که چرا در این هفت قرن، چنین وضعیتی ایجاد شد و چرا در مدت مشابه همین دوره در مشرق زمین و بلاد و سرزمینهای اسلامی - پس از ظهور اسلام - فلسفه و تفکر عقلانی و علوم و دانشها، رشد و روند تکاملی داشته است.

آثار کاپلستون، برتراند راسل، ویل دورانت و... تاریخ فلسفه جهان را - به عمد یا به سهو - با تاریخ فلسفه یونان و روم باستان آغاز کرده‌اند و فلسفه‌های مشرق زمین را مغفول گذارده‌اند. شدیدتر از آنان آتین هانری ژیلسون فیلسوف و محقق معاصر فرانسوی و متخصص فلسفه قرون وسطی است که سعی وافری به خرج داده تا برای این مقطع از تاریخ فلسفه غرب - از فلوطین تا دکارت - هویت مستقلی به نام فلسفه مسیحی تدوین کند.

هر چند تصریح می‌کند که بر اساس انجیل و تورات نمی‌توان فلسفه‌ای بنا نهاد (هانری ژیلسون: ۶۰۸ و ۶۴۸) اما کار مضاعفی را تقبل نموده تا تعارضات کتاب مقدس را توجیه نموده و پاسخ گوید. آرا و اصول فلسفه افلاطون را شرک آمیز، توصیف می‌کند (همان: ۶۲۶) تا منزلت والایی برای فیلسوفان مسیحی در پالایش شرک از این فلسفه‌ها و چرخش آن به سوی توحید نشان دهد، در صورتی که هیچ یک از شارحان اروپایی افلاطون و ارسطو، از ابتدا تا قرون وسطی، چنین ادعایی ننموده‌اند بلکه جملگی با تعظیم و تکریم از این دو فیلسوف نامدار یاد کرده‌اند. شگفت آن که خود ژیلسون در اثر دیگرش که قبل از کتاب پیش گفته تالیف کرده (مبانی فلسفه مسیحیت ۱۹۶ - م) بسیاری از آرای نو فلسفی را که در کتاب پیشین به حساب فیلسوفان مسیحی گذاشته، در این کتاب به حکمای اسلامی مانند ابن سینا و ابن رشد و ... نسبت داده است (ژیلسون، ۱۳۷۵: ۲۰۵) ولی در کتاب پیشین (روح فلسفه قرون وسطی ۱۹۷۶ - م) که آخرین اثر اوست نقش مسلمین را نا دیده می‌گیرد با آن که فلاسفه اسلامی مانند فارابی، ابن سینا و بر فلاسفه مسیحی قرون وسطی مانند توماس اکونیا و

آنسلم و غیره... اقدام هستند .

نتیجه آن که تأثیر و اثر و داد و ستد علوم و دانشها و تعالیم حکیمانه و اخلاقی در تاریخ فرهنگ بشر، عرصه گسترده‌ای دارد و نمی‌توان و نباید آن را منحصر در فرهنگ غربی - یونان و روم - دانست و تأثیر فلسفه‌های هند و چین و مصر نیز در روند تکامل عمومی دانش بشری همانند فلسفه و فرهنگ یونان و روم، قابل تردید و انکار نیست. علت آن هم چنانکه گذشت همین است که هدایت‌های الهی هیچگاه و در هیچ موردی تعطیل نبوده و سفیران و پیام‌آوران خداوند - والبته تا حدودی ناشناخته برای ما - و تعالیم و آموزه‌های آنان همه جا گسترده بوده است .

سخن پایانی

بر اساس نکات و شواهد پیش گفته، یعنی اظهار نظر اندیشمندان و متفکران بزرگ اسلامی در ماهیت معرفتها و علوم و دانشهای حکمای سلف بویژه یونان و به خصوص در حوزه اخلاق و معارف و نیز نگاه کلی که قرآن در باب تعداد و شخص و شخصیت پیامبران الهی به دست می‌دهد و نصوص و ظواهر دینی از آیات و روایات، و نهایتاً آداب و حکمت‌هایی که از ارسطو و دیگر حکیمان در منابع تاریخی نقل شده، نتیجه گرفته می‌شود که پیامبر بودن دست کم برخی حکیمان سلف و یا ریشه و حیانی داشتن دانشهای آنان تا جایی که تضاد آشکاری با مسلمات عقلی و دینی ندارد، دوازدهم نیست. بنا براین در روند تکاملی علوم و دانشهای بشری، تمام فرهنگها سهمیند و باید خوشبینی و تفاهم را جایگزین بدبینی و نفرت و اتهام نمود .

منابع و مأخذ

۱. آلبرت آوی، بی تا، سیر فلسفه در اروپا، ترجمه علی اصغر حلبی، نشر زوار .
۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۷۷، ماجرای فکر فلسفی، نشر طرح نو.
۳. ابن ترکه، علی بن محمد، ۱۳۶۰، تمهید القواعد، با مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران
۴. ابن جوزی، عبد الرحمن، ۱۹۲۸، تلبیس ابلیس، اداره الطباعة المنیریة، مصر.
۵. ابن سیناء، بی تا، الشفاء، بخش الهیات، تحقیق ابراهیم مدکور، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم

۶. _____، منطق المشرقیین، بی تا، ترجمه سید حسین نصر، مکتبه ایه الله مرعشی .
۷. ابن مسکویه، ابوعلی احمد ابن محمد، ۱۳۷۳، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاخلاق، انتشارات بیدار.
۸. _____، جاودان خرد، تحقیق عبد الرحمن بدوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ .
۹. اخوان الصفا، ۱۴۰۵، رسایل اخوان الصفا، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
۱۰. ارسطو، اخلاق نیکو ماخوس، ترجمه محمد حسن لطفی، طرح نو - ۱۳۷۸
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۲، ریحیق مختوم، قم: نشر اسراء.
۱۲. _____، ۱۳۸۴، جرعه‌ای از صهبای حج، قم، نشر مشعر.
۱۳. جوجای و... ۱۳۵۴، تاریخ فلسفه چین باستان، نشر مازیار.
۱۴. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷، جلد ۷-، نشر مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران
۱۵. سبزواری، ملاهادی ۱۴۲۲، شرح المنظومه، تصحیح و تعلیق استاد حسن زاده آملی، مقدمه و تحقیق مسعود طالبی، ج-۴، نشر ناب، قم.
۱۶. سهروردی، شهاب الدین یحیی، ۱۳۸۰، مجموعه مصنفات، حکمه الاشراق و تلویحات، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تصحیح و مقدمه هانری کربن، جلد ۱ و ۲، تهران.
۱۷. سید ابن طاوس، علی ابن موسی، ۱۳۶۸، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، منشورات مطبعه الحیدریه، نجف اشرف.
۱۸. سیوطی، جلال الدین، بی تا، الاتقان، ج-۲، دار المعرفه - بیروت .
۱۹. شایگان، داریوش، بی تا، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ط-۳، انتشارات امیر کبیر.
۲۰. شهرزوری، شمس الدین محمد بن محمود، ۱۳۶۵، نزهه الارواح و روضه الافراح (تاریخ الحكماء)، ترجمه مقصود علی تبریزی، شرکت اتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول

۲۱. صدرالمتهین، ۱۴۱۰، الاسفار الاربعه، جلد ۴ و ۵ و ۹، ط - بیروت، احیاء التراث العربی.
۲۲. طباطبایی، محمد حسین، بی تا، المیزان، جلد ۱ و ۱۷، موسسه اسماعیلیان
۲۳. _____، ۱۴۲۲، نهایه الحکمه، انتشارات جامعه مدرسین - هجری
۲۴. قفطی، بی تا، تاریخ الحکماء، ترجمه فارسی به اهتمام بهمن دارایی، دانشگاه تهران.
۲۵. مجتهدی، کریم، ۱۳۷۵ فلسفه در قرون وسطی، انتشارات امیر کبیر.
۲۶. مجلسی، محمد باقر، بی تا، بحار الانوار، جلد ۷۵، موسسه الوفاء - بیروت
۲۷. ویلیام هلزی، ۱۳۶۳، تاریخ و فلسفه علم، ترجمه عبد الحسین آزرنگ نشر سروش
۲۸. هانری ژیلسون، بی تا، روح فلسفه قرون وسطی، ترجمه علی مراد داوودی انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۹. _____، ۱۳۷۵، مبانی فلسفه مسیحیت، ترجمه محمد رضایی وسید محمود موسوی، انتشارات دفتر تبلیغات قم.
۳۰. یاقوت حموی، بی تا، معجم البلدان، ج-۵، ط - بیروت .